

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

سید هاشم سدید
۰۷ اکتوبر ۲۰۱۵

عقل و تمیز چیزی است که همواره با آموزش مسلکی به دست نمی آید! قسمت دوم

بلی، جناب استاد هاشمیان! لازم بود شما پیش از این که من و آقای "آزاد. ل" را یک نفر اعلام کنید، برای دور کردن پرده از روی واقعیت و رفع اشتباه خویش، اگر از روی اشتباه آن را نوشته باشید، نوشته های ما را برای تثبیت این که کدام نوشته از کدام یک از ما می باشد، به کمک شیوه های علمی، آنچه باید در ایام تحصیل و بعد از آن در ایام کار و تجارب طولانی در زندگی آموخته باشید، علی الخصوص شیوه هایی که دانشمندان غرب در چنین موارد به کار می برند، تشخیص می دادید که "سدید" و آقای "آزاد. ل" نمی توانند یک نفر باشند!

یکی از کارهای شما، که خود را در زمره زبان شناسان و دانشمندان و استادان به حساب می آورید، در امر شناخت نویسنده در صورت لزوم، این بود، که شما پیش از چنین ادعائی به بازشناسی سبک ادبی و زبان این دو فرد می پرداختید. اگر شما به معنای واقعی کلمه زبان شناس و استاد ادب می بودید، و از مسؤولیتی که دانشمندان در قبال دانش احساس می کنند، احساس می کردید، به یقین ما دو نفر را یکی به حساب نمی آوردید.

امروز علم و دانش به حدی رسیده است که انسان توانائی آن را پیدا کرده است که نگاره های دوره های پیشین را بخواند و از روی خط و سبک و لغت و شیوه نگارش و املاء و انشاء و مضمون و چندین موضوع دیگر نه تنها زمان نگارش، که حتی شهرت نگارنده آن ها را نیز تعیین کند؛ ولی شما با این همه ادعا و مدرک، که هر روز، و بلاانقطاع آن را مانند انسان های نادیده به رخ دیگران می کشید، مثلی که دیگران همه، بلااستثناء چوچه شپش اند، توانائی آن را ندارید که دو نوشته را که از خیلی جهات با هم متفاوتند، از هم تفکیک کنید.

اگر شما از میان همه نوشته های این دو نفر، تنها دو - دو تا از نوشته ها را در کنار هم قرار می دادید، و از امکاناتی که علم زبانشناسی و فقه اللغه در اختیار شما یگانه دانشمند دوران قرار داده است، اگر واقعاً از آن همه سالی که در کلاس های گوناگون درسی به عنوان شاگرد و به عنوان استاد سپری نموده اید چیزی به درد بخوری را فرا گرفته باشید، و هم به نام و حیثیت تان که چنین دروغ هایی می تواند آن را بیشتر صدمه بزند توجه می داشتید، هرگز چنین حرفی را به زبان نمی آوردید.

دانشمندی که می خواهد هویت نویسنده ای را تعیین کند، از همه اول تر به زبان و سبک نوشته وی می پردازد. به طور مثال نوشته را از نظر "فقه اللغه"، همچنان از نگاه انقسام نوشته به بند ها، املاء و انشاء، ضعف و قوت فکر و منطق و استدلال نویسنده، خشکی و طراوت عبارات و جملات، سستی و قوت عبارات و جملات، مسائل و موارد مورد علاقه نویسنده، فصاحت ادبی، به کارگیری استعارات و اشارات و آرایه های ادبی، استفاده از امثال و حکم و اصطلاحات،

رعایت یا عدم رعایت قواعد دستوری، تعلق زمانی لغت و زبان و ده ها موضوع و مسأله دیگر مورد ارزیابی قرار می دهد. آیا شما در این مورد خاص این کار را نموده اید؟ چرا؟ آیا از این قواعد و شیوه ها مطلع نیستید؟ پس در بیست و سه سالی که به حیث شاگرد در مدرسه و مکتب و... گذشتانده اید، چه چیزی آموخته اید؟ اگر اطلاع دارید، چرا آن را به کار نیستید؟ آیا به آنچه آموخته اید باور یا پابندی ندارید؟ یا به خوانندگان تان ارزش قائل نیستید؟ یا این است که نمی توانید از عادت بد دروغ و اتهام بستن و بیهوده گوئی خود را رها بسازید؟

اجازه بدهید از شما بپرسم که شما بالاخره از آنچه آموخته اید، کی استفاده خواهید کرد؟ و کی می خواهید به مردم نشان بدهید که شما واقعاً می توانید یک کاری در خور یک استاد، یک پروفیسور، یک داکتر، یک اکادمیکر و یک زبان شناس، انجام بدهید؟

نشان بدهید که این همه مدارک را که با گذشت هر روز یکی به تعداد آن ها افزوده می شود، واقعاً با زحمت و توان فکری و از روی درایت و کفایت به دست آورده اید؛ یا با استفاده از نام و نفوذ پدر و یا...؟!

۵ - پرداختن مکرر به مطلبی در باره آقای "معروفی" از جانب این قلم، نه بدان جهت است که آنچه را در قسمت پیشین گفته بودم فراموش کرده ام، بلکه از این جهت است که عادت مردار دروغپردازی و اتهام بستن بیجا و بی مورد شما را، با آن عقل کم تان، بیشتر به خوانندگان و رفقای عزیز تان نشان داده باشم. نوشته می کنید:

«اما آقای معروفی [معروفی] سوابق خدمت نظامی را خود در افغانستان در پنج دشنام نامه اش بعنوان [به عنوان] هاشمیان [هاشمیان] افشاء نکرده، بلکه از دروغ گویی و منافقت کار گرفته است. متشکرم از آن هموطنی که در یک صحبت تلفونی منافقت معروفی [معروفی] را بقلم [به قلم] خودش از آرشیف وبسایت (افغانستان - آزاد - آزاد افغانستان) [افغانستان آزاد-آزاد افغانستان] این مبلغ ایدپالوژی کمونیزم/مائوئیزم، بدسترس [به دسترس] من قرار داد و اینک آنرا [آن را] یکجا با شما می خوانیم...»

منافقت و دروغ گوئی که شما به آقای "معروفی" نسبت می دهید، از نظر شما این بوده که آقای "معروفی" در باره شش سالی که بعد از ختم تحصیل در چکوسلواکیا به افغانستان گذشتانده است، در نوشته هائی که عنوانی شما نوشته شده، یاد نکرده است!

خوب، شما بگوئید:

الف - مگر اعتراض شما به دوره کار کردگی آقای "معروفی" در زمان شاه بود، که ایشان در این زمینه جواب می گفتند؛ و جواب نگفتند و سکوت کردند؟

ب - آیا اساساً کار کردن در زمان شاه، در بخش نظامی یا ملکی، گناه بود؟ اگر گناه بود، به چه دلیل؟ و دوم آیا تنها آقای معروفی در این گناه شامل اند، یا سائر صاحب منصبان ارتش که تعداد شان به هزار ها نفر می رسد، هم از نظر شما گناه کار پنداشته می شوند؟

پ - آیا تنها افسران ارتش گناه کار بودند، یا سربازان هم. اگر سربازان گناه کار نیستند، دلیل آن چیست؟ همچنان اگر گناه کارند، بفرمائید و بگوئید که چرا و به چه دلیلی آن ها هم گناه کارند؟

ت - آیا تنها ارتشیان را گناه کار می دانید، یا کارمندان غیر نظامی و مستخدمین و کارگران ادارات دولتی هم گناه کار اند؟

به تکرار می پرسم: چرا باید کار کردن در آن زمان در ادارات ملکی و نظامی کشور گناه بوده باشد؟ مگر شما در دوران شاه در ادارات دولتی کار نکرده بودید؟ یا دانشگاه کابل جزئی از ادارات دولتی نبود؟ اگر کار کردن در زمان شاه گناه بود، پس باید شما هم مرتکب گناه شده باشید!

اگر در زمان شاه منسوبین وزارت دفاع، مانند دوران خلق - پرچم دست به کشتار مردم می زدند، شما حق داشتید از او بپرسید که در آن دوران چه کرده است و برای به دست آوردن پاسخ از آقای "معروفی" اصرار کنید. ولی در دوران شاهی، در آن زمانی که آقای معروفی در ارتش مصروف خدمت بودند، چنان جنایاتی از جانب ارتش صورت نگرفته است. بناءً پافشاردن در این مورد که ایشان باید بگویند در آن شش سال چه کرده اند، کجا بوده اند و در کدام کرسی کار نموده اند، چه درد شما و دیگران را دوا می کند؟

فرض کنیم که آقای "معروفی" دگروال بوده باشند، یا چوکی دگروالی را کار کرده باشند، آیا کار کردن در چنین مقامی در آن زمان جرم بود؟

شما اگر عقل می داشتید و از عقل تان کار می گرفتید، خود به خود به این نتیجه می رسیدید، که در زمان شاه ترفیعیات، مانند دوران خلق - پرچم و دوران مجاهدین به شاخی باد نمی شد، و هر کسی را در ظرف چهار تا شش سال یا در یک طرفه العین از رتبه بریدمن اول به رتبه دگروال و جنرال ارتقاء نمی دادند. کودتائی مانند کودتای داوود خان هم نشده بود که کسی را به پاس همکاری و خدمت دو یا سه رتبه ترفیع می دادند. پس دلیل رسیدن آقای "معروفی" در ظرف شش سال به رتبه دگروالی چه می توانست باشد؟!

در باره قانون ترفیعیات در ارتش می توانید از دوستان تان که به این مسائل بیشتر علاقه مند بودند و اطلاعی بیشتر و بهتر داشتند، و با حقایق مسؤلانه تر و شریفانه تر برخورد می کنند، دوستانی که جرأت گفتن حقیقت را داشته باشند، بپرسید.

اگر صد ها هزار افغان در آن زمان در ادارات ملکی و نظامی دولتی کار کرده اند و کار کردن در ادارات و تصدی های دولتی، مانند هر کشور دیگری، در دوران عادی جرم نیست، بلکه مکلفیت و وظیفه ای است در برابر خاک و مردم و در برابر خود و خانواده خود برای کسب معاش، پس کار آقای "معروفی" در اداره ای به رتبه کاتب یا مدیر عمومی، بریدمن اول یا دگروال، تخطی از کدام قانون نبوده است. و اگر تخطی از قانون نباشد، چرا باید ایشان مورد سؤال یا مورد بازپرس قرار بگیرند؟ و به چه دلیل باید ایشان آن را پنهان کنند؟ و شما، به کدام حق این سؤال ها را از ایشان می کنید؟ فرض کنیم که آقای "معروفی" مرتکب جرمی شده باشند، آیا شما دادستان هستید و وظیفه دارید که برای اثبات جرم وی از ایشان طالب پاسخ شوید؟!

از جانبی، شاید ایشان لازم ندیده باشند روی این دوره از زندگی و کار شان صحبت بکنند، چون از یک طرف تکیه شما در نوشته تان عنوانی ایشان به زمان کار کردگی انتزاعی وی در دوران خلق - پرچم بوده که از جانب شما بدون سند و دلیل مطرح شده بود و از جانبی انسان مجبور نیست در برابر هر سؤالی، حتی اگر به خصوصی ترین مسائل زندگی انسانی راجع شود، یا وقتی برای سؤالی دلیل موجهی موجود نباشد، جواب بگوید!

در باب دگروال بودن آقای "معروفی" و قسم آن دوست قسمخور و دروغپراز شما، که باید از جنس خود شما باشد، چون گفته اند "خربوزه خربوزه را دیده رنگ می گیرد"، باید به شما گفت که چشم شما را نفرت و بدبینی و خودخواهی و دنائت چنان کور ساخته است که حتی به اسناد ارائه شده از سوی ایشان هم توجه نمی کنید و دقایق محدودی را برای محاسبه برخی ماه ها و سال ها هم صرف نمی نمائید، تا به کنه سخن آقای "معروفی" و آن دوست تان، و این که حقیقت چه می تواند باشد، برسید.

آقای "معروفی" نوشته می کنند که بعد از فراغت از لیسه حبیبیه در ابتدای جون ۱۹۶۱ به چکسلواکیا اعزام شدم و در ۱۹۶۴ به افغانستان برگشته است. اگر آقای معروفی در بیست سالگی به چک رفته باشد [به هفت سالگی به مدرسه رفته و دوازده یا سیزده سال درس خوانده باشند]، در بازگشت، با سه سالی که در چک تحصیل نموده اند، ایشان باید بیست و سه ساله بوده باشند. شش - هفت سال را هم در افغانستان در دوران شاه گذشتانده اند. همه شد بیست و نه! آیا در

افغانستان زمان شاه شما کسی را که در بیست و نه سالگی به رتبهٔ دگروالی رسیده باشد، دیده اید؟ یا آن دوست دروغ گوی شما؟

می بینید که هم شما دروغ گوی هستید و هم دوستان شما! اگر در دوران مجاهد و خلق - پرچم چنین ادعائی می شد، امکان باور کردن آن بود، اما در زمان شاه، آنهم برای جوانان طبقات محروم و بی واسطه چنین امری محال و ناممکن بود!

از شما خواهش دارم تنها یک مثال بدهید که کسی در آن دوران در جریان شش سال از رتبهٔ بریدمن اول به رتبهٔ دگروالی رسیده باشد؟ شاید شما خبر نداشته باشید که برای رسیدن یک بریدمن اول، از زمانی که از دانشگاه نظامی فارغ می شود، تا رسیدن به رتبهٔ جگنورن در حدود هفت سال لازم بود، آنهم در صورتی که ترفیع کسی با مانع بر نمی خورد!!

در جای دیگری می نویسد:

«دروغ ها و منافقت های معروفی [معروفی]: آقای [معروفی] در دشنام نامه [دشنامنامه] مورخ [مورخ] ۹ سپتامبر [تلفظ ایرانی ها] خود میگوید [می گوید]: "فراغتم از درس عسکری در چکوسلواکیا در دهم جون ۱۹۶۴ است، و این زمانی بود که دیموکراسی بود و حکومت تکنوکرات های غیر خاندانی به صدراعظمی تحت قیادت داکتر محمد یوسف خان امور اداری افغانستان عزیز را به عهده داشت. (صفحه ۲). اما نمیگویم که بعد از فراغت از درس عسکری از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۲ که به جرمنی رفته، به کجا و به چه صفت کار میکردم است؟!»

به تکرار می گویم: اگر آقای "معروفی" در زمان خلق و پرچم یا در دوران مجاهدین، آنگاه که شهر کابل در آتش خشم مجاهدین می سوخت و در یک هفته بیشتر از هفتاد هزار انسان در نتیجهٔ خودخواهی های این انسان های احمق تر از شما به قتل رسید و شهر کابل به خاک برابر شد، من به شما حق می دادم که چنین سؤالی را از او بکنید (آنهم به نام یک افغان، نه به عنوان یک مستنطق یا یک دادستان، چون رسماً دارای این وظیفه نیستید و آقای "معروفی" هم به امر خلافی متهم نیستند)، اما قسمی که گفتم و خواندید، او در زمانی کار کرده است که ملک در آرامش به سر می برد و اردو در هیچ جنگی، نه جنگ داخلی و نه جنگ خارجی، شرکت ننموده بود. بناءً طرح چنین سؤالی اصلاً مورد ندارد. همچنین اگر مانند "صمدازهر" در مورد خاصی دست می داشت، شما می توانستید، همانگونه که امروز صدها هموطن ما با حقی که به نام یک افغان دارند از "صمدازهر" بارها در مورد قتل میوندوال استفسار نموده اند، شما هم از آقای "معروفی" در آن مورد سؤال کنید، اما وقتی چنین زمینه ای وجود ندارد، نه آقای "معروفی" مکلف به جواب گفتن هستند و نه شما حق سؤال بی مورد (یعنی این فضولی) را از کسی دارید! و دوم، مضمون آخر شما بعد از مقالهٔ آقای "معروفی" در مورد چگونگی نامه به مرحوم "مستغنی" نوشته شده است. وقتی او قبل از نوشتهٔ آخر شما در مورد کارش با اشاره به رفتن به هرات در زمانی که مرحوم "مستغنی" قومندان قول اردو بوده، در زمان شاه، یادآور شده است، دیگر پرسشی در مورد کار او فکر می کنم می تواند تنها از روی دیوانگی یا کند ذهنی یا نادانی کامل باشد یا از شیفتگی سوزانی نسبت به کلام خویش! و سوم، اگر او قصد منافقت می داشت، اصلاً در صحبتی که می تواند منافقت او را افشاء کند، اشتراک نمی کرد.

۶ - نوشته می کنید: «هاشم سدید [هاشم سدید] مسؤول تبلیغات الحادی و ضد اسلامی این وبسایت میباشد [می باشد]. مقالهٔ اخیر این ملحد را از تاریخ ۱۹ سپتامبر [تلفظ ایرانی] بعنوان [به عنوان] "عفت زبان و قلم" بخوانید که در ۶ صفحه خداوند (ج)، قرآن مجید و پیغمبر اسلام (ص) را دشنام داده آیات قرآن را بزعم [به زعم] خود با تحریف و تصرف ترجمه کرده و به همه مقدسات و عنعنات اسلامی و علمای اسلام دشنام حواله نموده است - ملحد سدید [سدید] همه مدعیات قرآن و علمای اسلام را عاری از "عفت زبان و قلم" خوانده است!!!»

ببینید آقای هاشمیان، اگر دروغگو و بی وجدان نیستید، ثابت بکنید که این مقاله از من است. شما باید حداقل یکبار در زندگی تان به مردمی که برای شان می نویسید، به عنوان یک نویسنده مسؤول، نشان بدهید که قادر به ثبوت دست کم یک ادعای تان هستید!

اگر منظور تان نوشته ای از کس دیگری باشد، و شما فکر می کنید من آن را به نام مستعار نوشته ام، هم آن را نشر کنید، تا من در تشخیص نویسنده نوشته با استفاده از شیوه های لازم شما را یاری کنم. یا حداقل ثابت کنم که آن نویسنده من نیست! و ضمناً نشان بدهم که این ادعای شما هم از همان دروغ های چرکین و شرم آور و از روی خبث نیت و بی شخصیتی شما می باشد!

نمی گویم که من هیچ گاهی از دین و از دین خویان انتقاد نکرده ام! ای کاش شما یکی از نوشته های من را مثال می دادید، تا من به توضیح آن چه نوشته بودم می پرداختم. خواهش من از شما این است که هر نکته ای را که به نظر شما در مورد دین در نوشته های من مجعول و مجهول، و به گفته شما تحریف و تصرف شده، هستند، برایم مشخص بنویسید، تا من هم به طور مشخص پیرامون آن توضیح و بحث کنم! گپ های شما در جا های حساس، تقریباً همیشه، چنان نامعین و نامشخص است، که اصلاً امکان بازگشائی یا صحبت روی آن برای کسی موجود نمی ماند. بگویند که من کدام آیت یا آیات را تحریف نموده ام؟ چگونه؟ من چه گونه آن آیت یا آیات را ترجمه و تفسیر نموده ام، و آن آیت یا آیات چگونه باید ترجمه و تفسیر می شدند؟ حداقل یکی از آن آیات را به طور نمونه مثال بزنید! و آن آیت را با ترجمه تفسیر صحیح و منبع آن بنویسید!!

آیا من واقعاً، آنطور که شما می گویند، مسؤول بخش دینی (یا ضد دینی) پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" هستم؟ چند هفته، یا چندین ماه قبل در یکی از مقالاتم نوشتم که من هیچ گونه مسؤولیتی در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" ندارم. من آدمی نیستم که بتوانم مسؤولیت امری را به دوش بگیرم! اصلاً آدم آزادی ام. قلمم هم مانند خودم آزاد است. نه من و نه قلمم، هیچ کدام تاب در زنجیر بودن را نداریم. توان گرفتن مسؤولیت نوشته های کسان دیگری را هم در خود نمی بینم! کار من تنها نوشتن است و بس و نوشته های من تنها در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نشر نمی شوند. در طول این همه سالی که نوشته می کنم، نوشته های من در چندین پایگاه اینترنتی نشر شده اند. آیا در همه این پایگاه ها من مسؤول کدام بخشی هستم؟ گفتیم که عقل و تمیز چیزی است، و داشتن مدرک دانشگاهی چیزی! شما سومی را دارید، شکی ندارم، اما از داشتن اولی و دومی کلاً محروم هستید، باتأسف، آقای هاشمیان!!

امید برای این سخن در کله پر از گندگی و خرافات و مملو از دروغ ها و اوهام تان کمی جای وجود داشته باشد!! از "قیس کبیر" بپرسید که در روز های اول همکاری من با پورتال شان، چند بار پیشنهاد شامل شدن در گروهی را که شبانه از طریق اسکایپ با هم گرد می آیند، به من کرده بود. و بپرسید که جواب من چه بود. و آن یکباری که در مورد گرفتن مسؤولیت بخشی از کار های پورتال با من صحبت کرد، ولی من به گونه ای و با تشکر از ایشان معذرت خواستم!

پس این اتهام شما هم مانند هم اتهام های شما بی بنیاد، هوائی و از روی بی مسؤولیتی و فرومایگی شما می باشد. من آدم پر مدعائی، مانند شما، نیستم؛ آقای هاشمیان! کاری دارم که از یک کلبه کوچک و ویران و بی نور هم می توانم آن را با صداقت، با مسؤولیت و با منتهای امانت داری انجام بدهم. از کسی هم توقع ندارم که برایم کف بزند و هیاهوی به راه بیندازد! توصیه هائی که به یکی - دو هموطن در درجه ابراز نظریات "افغان جرمن-آنلاین" نموده ام، از روی صدق و صفاء و درک عمیق از زندگی و از ناچیزی خودم بوده است!

باز هم از شما خواهش می‌کنم که نوشته‌ای را که به من نسبت داده‌اید، به عنوان درستی سخن و سلامت عقل و پاکی منش تان، و به عنوان یک مدرک نشر کنید؛ و حداقل به دوستان و شاگردان تان نشان بدهید که دروغگو و مفتری نیستید!

۷ - نوشته‌ی می‌کنید که او از کلیسا معاش دبل می‌گیرد تا به ضد اسلام تبلیغ کند. همین سخن شما را زمانی یکی از همفکران دروغپراز و مفتری دیگر شما هم نوشته بود. جواب من به شما عین همان جواب است: کسی که از کلیسا معاش می‌گیرد، علیه کلیسا نمی‌نویسد.

اطلاع ندارید؟ بروید در لایه‌ی لای نوشته‌های من ببالید. مطمئن باشید که با چنین نوشته‌هایی بر می‌خورید. گذشته از این شما از زندگی من چه اطلاع دارید؟ شکایت نمی‌کنم، چون انتخاب خودم است! تنها برای آگاهی کسانی مانند شما آدم‌های پستی کی جز اتهام بستن کار دیگری ندارند، این را یاد می‌کنم. افتخار می‌کنم که به این انتخاب رسیده‌ام. دعوی من با آن عده از گروه‌هایی که به فرقه‌های مخصوصی از عیسویت تعلق دارند و در کنار جاده‌ها برای دعوت مردم به دین شان می‌ایستند، همچنین منسوبین بخش دینی بیمارستان‌ها و... همیشه، وقتی با من می‌خواهند در باره دین صحبت کنند، وجود دارد. با سؤال پیچ کردن آن‌ها، آن‌ها را طوری در مضیقه قرار می‌دهم و گیج می‌سازم، که دیگر جرأت نمی‌کنند مرا ایستاده کنند، یا در اتاقی که من بستر باشم و... دو باره برگردند.

من با منطق درونی تمام ادیان روی زمین سر ناسازگاری دارم، نه با یک دین! اگرچه نیازمندم، ولی در عین نیازمندی چنان بی‌نیازم که شاید بسیار کسانی که من را می‌شناسند غبطه این بی‌نیازی را می‌خورند! شما را جهالت دین خویان از خود بی‌خود ساخته است، و مرا همین استغناء و بی‌نیازی، و شرافت برخاسته از تعهد به مردم و جامعه و درست‌انداری و درست‌کرداری.

نمی‌گویم که گاهی من هم به فکر خود و خانواده و آینده خویش نیفتیده‌ام، که دست‌نیازی به سوی یک سازمان سیاسی یا مذهبی - دینی دراز کنم، تا در یک شب به مال منال دنیا برسم. همین به اصطلاح شما شیطان، و به زعم من کشش پلید جاه و جلال دنیا، بارها کوشیده است تا من را هم، مانند هر انسانی دیگر اغواء و گمراه کند، اما "سدید"، در آخر کار در این امتحان، همان سدید که بوده باقی مانده است - همیشه! ببینیم که در آخر کار، کدام یک سیه روی می‌شود؛ من یا این نفس (کشش) زیاده‌طلب! صوفی و عارف نیستم که برای رسیدن به خدا گلوی آرزوهایم را خفه کنم. بگذریم که معنی مردم و مسؤولیت و عدالت و پاکی و در خدمت خاک و... بودن در قاموسی که شما با آن آشنا هستید، شامل نیست!

من هیچ‌گاه از یک دین خاصی انتقاد نکرده‌ام. درست است که نوشته‌های من در مورد اسلام و مسلمانان نسبت به نوشته‌های دیگر در باب ادیان دیگر زیاد است، ولی دلیل آن ارتباط نزدیکی است که من با اسلام و مسلمین دارم، و به دلیل آن است که شما دینداران چه‌ها نبوده‌که با ما مردم نکرده‌اید؟

من از میان مسلمانان در یک جامعه اسلامی، برخاسته‌ام. انتظارات من از کودکی نظر به آنچه به من گفتند و آموختند، چیزی‌هایی بود بسیار انسانی‌تر از آن که شما بتوانید تصور آن را بکنید. اما با مرور زمان دیدم که آنانی که خود را بیشتر از همه مسلمان می‌خواندند، وحشی‌تر، درنده‌خو‌تر، مفسدتر و منافق‌تر از همه بودند و هستند - بحث از اکثریت است.

دوران جهاد را من حیث یک مثال به یاد بیاورید. چه می‌گفتند. بعد از پیروزی بر خلق - پرچم و گرفتن قدرت چه شدند و چه کردند!

لینک زیر را کلیک کنید تا اسلام و مسلمانی را که شما برای دفاع از آن‌ها برخاسته‌اید، اگر نشناخته باشید، که بی‌شک شناخته‌اید، بهتر بشناسید.

<https://www.youtube.com/watch?v=XbpCeLOPW28>

این مرد از جمله برداران و همفکران شما و پیشوای شما آقای ملا "محمد عمر آخوند زاده" است. کسی که از پدر، پدر مسلمان و ملا است. شاید مانند من و شما "سید" هم باشد! از جمله کسانی که همراه با برداران دیگر تان به نام اسلام در کشور ما حمام خون به راه انداخته اند.

وقتی این ویدئو را دیدید، اگر نفهمیدید که چرا من در برابر اسلام و در برابر مسلمانان چنین موضعی گرفته ام، آن وقت من برای تان بیشتر توضیح خواهم داد، که چرا؟! اگر به دیدن چنین ویدئو ها علاقه داشته باشید، به "یوتیوب" سری بزنید!!

برداشت من از اسلام همین است، اسلام زنده و حی. اگر شما می گوئید که اسلام این نیست، و عظم نامه ننویسید، یک نمونه خوب از آن را در عمل به من نشان بدهید. فارابی و ابن سینا و سهروردی و رازی و بیرونی و امثال اینها، با آن که مسلمان بودند، فریادشان از دست همین مسلمانان به آسمان ها رسیده بود. اگر اینقدر مطالعه داشته باشید و اگر با نوشته های آن ها با مسؤولیت و از روی انصاف، چیزی که در شما کمتر دیده شده است، برخورد کنید، می بینید که این ها چه قصه هائی و چه درد هائی از اسلام شما دارند!!

من از هیچ اندیشه و آئینی کورکورانه پیروی نمی کنم. در هر اندیشه و آئینی اگر کم و کسری وجود داشته باشد، تا جایی که با آن برخورد می کنم، روی آن انگشت گذاشته ام. شما نشان بدهید که یکبار از طالب و از آن همه جنایاتش، به رد قسم، یادی نموده باشید. یا از رهبران جهان اسلام، یا از عرب های هم نژاد تان به خاطر بی تفاوتی شان در برابر مسلمانان محروم و بی دفاع جهان حرفی به زبان آورده باشید!

داشتن چنان احساس و جرأتی، از پاکی روح و صفای قلب و وجدان منزه منشاء می گیرد. من که شما را می بینم، شما اگر ده برابر عمری که نموده اید، عمر کنید، و اگر صد بار شما را در آب زم زم هم بشویند و به نام خدا و قرآن و پیامبر و خانه خدا سوگند بدهند، نه به راه می آئید، نه چنین روحی پیدا می کنید، نه چنین قلب و احساسی، و نه چنین وجدانی!

حکایت می کنند که "شاه جهان" آرزو داشت "ویربل"، یکی از وزرای هندوی خویش را به دین اسلام، به اصطلاح شما، مشرف بسازد. "ویربل" هر کاری می کرد که شاه را قانع بسازد که چنین کاری ممکن نیست، شاه باز هم اصرار می کرد، تا این که روزی "ویربل" خر سیاهی را گرفته در نهر یا تالابی در سر راهی که شاه هر شام به گردش می رفت در درون آب با ده ها کلچه صابون داخل شده و به شستن خر، درست در همان موقعی که شاه می آید، می پردازد. شاه او را می بیند و می پرسد: «چه می کنی؟!»، "ویربل" جواب می دهد: «می خواهم این خر را بشویم تا سفید شود.» شاه می خندید و می گوید: «احمق، مگر خر سیاه هم با شستن با صابون سفید شده است؟!»، "ویربل" می گوید: «قربانتان بروم! پس شما چطور می خواهید گلیم بخت مرا که سیاه بافته اند، سفید کنید؟!»

اصلاح شما هم از جمله محالات است! مگر این که خدا در حق تان لطف کند، که آنهم در شک است، زیرا شما با استفاده نادرست از نام وی و دروغ های شاخدار و فتنه ها و بی شرمی های تان چنان او را رنجانده اید، که نه تنها به شما دیگر التفات ندارد، که به آن هائی که هیچ گناهی هم مرتکب نشده اند و محتاج التفات خدا هستند، از رنج و بیزاری زیاد، دیگر التفاتی نشان نمی دهد!

ادامه دارد

۲۰۱۵/۱۰/۰۵

یادداشت:

اغلاط املانی غلط نویس معروف "هاشمیان" در چند نقل قول از وی، به وسیله ویراستاران پورتال با رنگ سرخ برجسته شده اند.

اداره پورتال AA-AA